



سرخیوستان

قربانیان نژادپرستی و ویرانگری استعمار

ترجمه و تلخیص
علی چراغی

در حدود یکصد میلیون نفر داشته است. وحشت‌آور اینکه این جمعیت پس از یک قرن که از استعمار اروپائیان گذشته، به ده میلیون نفر کاهش یافت. تحقیق این امر ممکن نبود مگر با ایجاد فعلی و قتل ماسهای وحشتناک و نابودی تجمعات بشری و گشتار جمعی رهبران سیاسی و روحانی... در قرن هفدهم از یکصد میلیون نفر فقط ده میلیون توانستند از دست "اروپائیان تمدن" جان سالم به در برند. این اعمال خشونت و وحشیانه و نژادپرستانه بر علیه ساکنان اصلی قاره، تا به امروز تیرا دامه دارد... از ۳۰ سال پیش و به رغم فعالیت‌های ضد بشری حکام سفیدپوست، امریکای لاتین شاهد رشد سریع جمعیت در نتیجه زاد و ولد ساکنان اصلی و کم شدن کمپتیا و گسترش بهداشت عمومی بوده است. در این مدت حکومت‌های نژادپرست سفیدپوست پس از شکست سیاست نابودی سرخپوستان، چاره‌ای ندیدند جز اینکه وسایل جلوگیری از بارداری و ازدیاد نسل را تعمیم دهند. این توطئه با هوشیاری و بهداری سرخپوستان خنثی گردید.

از دیدگاه نژادپرستانه سفیدپوستان اروپائی حاکم بر قاره امریکا، سرخپوستان مجموعه‌های کوچک و کم جمعیتی هستند که به صورت پراکنده از طریق صیادی در جنگل‌ها و سواحل زندگی می‌کنند و در میان قبایل معزول و وحشی در حال تردیدند و بیشتر به درد فیلم‌های کاوبوی و تحقیقات انتربسیولوژی می‌خورند. واقعیت این است که سرخپوستان غالباً در روستاها و شهرهای زندگی می‌کنند که گاه جمعیت چند میلیونی دارند و دارای فرهنگ و تمدن خاص خود می‌باشند. مردم سرخپوست همچون سایر ملل از کارگر، کشاورز، تاجر، روشنفکر، بیگار و... تشکیل یافته است. سرخپوستان جمعیت

تا روزی که "روزه گارودی" فریاد مشهور خود را در کتاب "گفتگوی تمدنها" در مورد اعاده حیثیت و اعتبار ساکنان امریکای شمالی و جنوبی پیش از آمدن مهاجران سفیدپوست به گوش جهانیان رسانیده بود، اطلاعات ما در مورد سرخپوستان از مرز فیلم‌های "کاوبوی" تجاوز نمی‌کرد...

اعاده جمعی سرخپوستان از قرن شانزدهم میلادی آغاز گردید و ظرف فقط چند سال جمعیت امریکا به حدی کاهش یافت که استعمارگران ناچار شدند برای استخراج معادن و کشت و کار از برده‌های سیاه پوست استفاده کنند (کتاب گفتگوی تمدنها ص ۲۵-۲۶). به راستی این سرخپوستان چه کسانی هستند؟

سرخپوستان، نامی است که بر ساکنان اصلی قاره امریکا (امریکای شمالی و جنوبی) اطلاق می‌شود و این مردم هم‌اکنون نیز ساکنان اصلی این قاره هستند (به جز اروگوئه و جزایر گاراچیب) از شمالی‌ترین نقطه کانادا تا جنوبی‌ترین نقطه شیلی و از بلندترین قله کوه‌های آند (که ۶۰۰۰ متر ارتفاع دارد) تا جلگه‌های استوایی آمازون و از حومه‌های فقیرنشین پایتخت‌های بزرگ، تا دور افتاده‌ترین روستاهای فراموش شده و جزایرهای پراکنده، سرخپوستان در مجموعه‌های چند صد نفری و گاهی متراکم و فشرده و هر ۳۰۰ نفر در یک کیلومتر (در جنوب مکزیک و گواتمالا) زندگی می‌کنند. امروزه سرخپوستان با جمعیتی بین ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر در سراسر قاره امریکا پراکنده‌اند...

جمعیت سرخپوستان قاره امریکا به هنگام هجوم اروپائیان به راستی به چه میزان بوده است؟ تخمین‌ها در این مورد به حسب منابع، متفاوت و متناقض است. ولی ظن قوی بر این است که جمعیتی

کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی
بنیاد و اداره المعارف اسلامی

غالب چهار کشور بولیوی، گواتمالا، پرو و اکوادور را تشکیل می‌دهند. سفیدپوستان استعمارگر، پنج قرن است که قدرت حکومت را از مردم بومی فصب کرده‌اند و اگر بخواهیم سرخپوستان کشور مکزیک را که جمعیتی چند میلیونی در جنوب آن کشور تشکیل می‌دهند، به‌شمار آوریم، روشن خواهد شد که مسئله سرخپوستان مسئله یک اقلیت در یک کشور نیست بلکه مسئله اکثریتی است که توسط یک اقلیت سفیدپوست استعمار و استعمار شده است. اکثریتی که وظیفه خود می‌داند هویت اصلی و وحدت ملی خود را مجدداً به دست آورد. اینان وارثان غرضی و بازماندگان تمدنهای بزرگ آرتک، مایا و اینکا می‌باشند که ترسهای متضادی در سرزمین آند و امریکای میانی برپا بوده است. هرچند علوم بسیار عظیم آنان در آبیاری، کشاورزی، هندسه، طب، ستاره‌شناسی، ریاضیات و غیره از طرف استعمارگران به کلی محو و نابود شد (و باید گفت بلاجسی که استعمارگران سفیدپوست اروپایی بر سر فرهنگ و تمدن و ساکنان اصلی قاره امریکا آوردند، بی‌نظیر بود) ولی آنان به فضل قدرت ابتکار در اموری مانند تجارت و حرفه‌ها که تاکنون نیز بدان مشهورند، توانستند پنج قرن تمام در مقابل هجوم ویرانگر و نابودکننده و نسل‌برانداز استعمارگران مقاومت کنند.

لازم به ذکر است که امروزه سرخپوستان، یک است و با یک ملت واحدی را تشکیل نمی‌دهند. زیرا اصول تاریخی، جغرافیایی و فرهنگ و تمدن آنان با یکدیگر متفاوت است. و وضعیتی که اکنون دارند (بیداری و جستجوی راهی برای ایجاد وحدت ملی و بازیابی هویت اصلی) به آغاز دهه هفتاد میلادی برمی‌گردد. زمانی که سرخپوستان امریکای شمالی و جنوبی فاعده هرم اجتماعی مبارزات را تشکیل می‌دادند. در فقر و فلاکت بسر می‌بردند. مردمی سرکش و با فرورند و به همین دلیل بیشتر از دیگران مورد آزار و ستم واقع شده‌اند. آنها پنج قرن تمام تحت فرمان سفیدپوستان در تمام انقلابات و جنگها شرکت داشتند و در آغاز دهه هفتاد تازه متوجه شدند که همانند ترسها پیش زندگی می‌کنند. مردمی قربانی شده، آواره، استعمار شده و آلت دست مردان سفیدپوست، چه راست و چه چپ، در جهت قدرت یافتن اربابان بوده‌اند. جرفه نخست نیست بیداری را سرخپوستان آمارون، شمال امریکا و کانادا زدند. آنها مردمنی پراکنده و جمعیتی اندک و در شرف نابودی بودند و به همین دلیل متشکل شده و پرچمدار نیست بیداری معاصر سرخپوستان شده، خواستار بازیابی هویت و فرهنگ و به رسمیت شناختن جایگاه واقعی خود در جامعه جهانی گردیدند. این جرفه در امریکای شمالی رده شد و به سرعت سرزمینهای پرو و بولیوی و... را فرا گرفت. در سال ۱۹۷۱ انجمنی از انترپولوزیستهای سرخپوست (انجمن انسان شناسی) بیانیه‌ای در محکومیت سیاستهای اعمال شده توسط حکومتهای محلی در امریکای لاتین در مورد ساکنان اصلی قاره امریکا صادر کرد. در این بیانیه سیاستهای اعمال شده توسط سفیرین و مبلغین مسیحی در تغییر عادات و رسوم و عقاید سرخپوستان که با توسل به

زور و به کارگیری کتبه و سایر مادی و معنوی انجام شده، محکوم گردیده است. این اعلامیه به اعلامیه "باربادوس" مشهور شد و نقطه عطفی بود در راه پیدایش نهضت‌های آزادیخواهانه سرخپوستان در امریکا. از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ ظهور نهضت‌های آزادیخواهی به حدی زیاد شد که ناچار شدند برای ایجاد هماهنگی در ملکر د آنها، سمیناری از ۲۵ لغایت ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۷ در ونو تشکیل دهند. این سمینار تحت نام "سمینار جهانی نهضت‌های فیرواسته به حکومتها، ویژه رسیدگی به تبعیض نژادی اعمال شده در مورد ملل سرخپوست قاره امریکا" و با اشراف "کمیسون نهضت‌های فیرو دولتی" سازمان ملل تشکیل گردید. در این سمینار ۲۵۰ نفر از رهبران این نهضت‌ها و ۲۵۰ نماینده از کشورهای قاره امریکا و ۵۵ سازمان محلی و غیرمحلی جهانی شرکت داشتند. در این سمینار نمایندگان از ۶۰ قوم و ملت سرخپوست حضور داشتند و علاوه بر این، نمایندگان از ۱۵ کشور حاضر بودند که عبارتند از: "آرژانتین، بولیوی، کانادا، شیلی، کاستاریکا، گواتمالا، اکوادور، مکزیک، نیکاراگوئه، پاناما، پاراگوئه، پرو، سورینام، ایالات متحده و ونزوئلا".

تشکیل این سمینار فی‌نفسه به مثابه محکومیت اعمال نسل‌براندازی و تبعیضات نژادی در حق سرخپوستان توسط استعمارگران سفیدپوست بود.

سمینار ونو با آن گستردگی به معنای به رسمیت شناختن نهضت‌های آزادیخواهی سرخپوستان از طرف جهان بود.

اما نهضت‌های سرخپوستان با توجه به تعدد قومیتها و ملل در اهداف و مراسم با هم تجانس ندارند. هنگامی که سرخپوستان پرو "که اکثریتی قاطع هستند" داعیه قطع رابطه کامل و شامل با غرب و فرهنگ آن و بازگشت به هویت ملی و اصل خویش را سردادند، سرخپوستان اکوادور معتقد بودند که باید از تمدن غرب بهره جست و با سفیدپوستان هم‌رستی توأم با مسالمت و مساوات داشت.

با این همه، کلیه این نهضت‌ها و حرکت‌های انقلابی در یک امر اشتراک نظر دارند و آن مبارزه با سیاستهای وحشیانه‌ای است که باعث روزه انقراض نسل سرخپوستان و قتل‌عام آنان گردیده و شرایطی را به وجود آورده که ۳۰ میلیون سرخپوست به دنبال دستیابی به هویت اصلی خود برآیند. زیرا آنها هم‌اکنون نیز در خطر ذوب شدن در جوامع سفیدپوست و در معرض بحرانهای گرسنگی و فقر قرار دارند. برای درک ریشه این بحرانها و تأثیر منفی که سفیدپوستان از خود به جای گذاشته‌اند، شواهدی از تاریخ را مرور می‌کنیم.

چگونه سرخپوستان نابود شدند؟

در سال ۱۵۵۲ گانهی دومینگانی به نام "پرتولومی دی‌لاس گاراس" با مشاهده سلاکی و سلاوت اسپانیاییها در کشتار سرخپوستان نامه‌هایی به پادشاه اسپانیا فرودیناند که مذهب کاتولیک داشت،

نوشت که در این نامه‌ها چگونگی قتل عام سرخپوستان که خودنویسنده شاهد بوده و از آن متأثر گشته، شرح نموده خواستار اصلاح وضع آنان گردیده است.

اهمیت این نامه‌ها در این است که نویسنده در سال ۱۵۱۳ کاهنی بوده در جزیره "اسپانیولیا" و سپس به کوبا رفته و با چشم خود جنایات سربازان اسپانیایی را در قتل عام سرخپوستان بومی دیده است.

گردیدهای از این نامه‌ها ذیلاً ذکر می‌گردد تا گوشه بسیار کوچکی از خشونت تمدن را که میلیونها قربانی سرخپوست گرفت برای خوانندگان روشن گرداند.

۱- اسپانیای جدید

اسپانیای جدید در سال ۱۵۱۷ کشف شد. کاشفان باعث کشتار سرخپوستان بومی و خرابی آن شدند. در سال ۱۵۱۸ کسانی که خود را مسیحی می‌نامیدند آن را غارت کردند و کشتارهای دسته‌جمعی به بهانه استحکام موقعیت خود به راه انداختند.

از سال ۱۵۱۸ تا ۱۵۴۸ ظلم و ستم مسیحیان در حق سرخپوستان به درجه‌ای رسیده، که قابل توصیف نیست. به نظر می‌رسد که مسیحیان، ترس از خدا و ترس از پادشاه را فراموش کرده‌اند و از یاد برده‌اند که چه کسانی هستند.

واقفیت وحشیگری، خشونت، ظلم، اخراج ساکنان بومی از مسکن و مأوی آنان، حرقت و اعمال ناعاقبت بالفعل به حدی رسیده که با آنچه گفته شد قابل قیاس نیست زیرا که ما بسیاری از مسافران مسکوت‌گذاشته‌ایم. و امروز در این ماه (سپتامبر ۱۵۴۸) این کارهای خطرناک و گریه به حد اعلائی خود رسیده است.

پس از ۱۲ سال از ورود به اسپانیای جدید، خشونت و کشتار در اطراف شهر مکزیکو ادامه یافت. چهار یا پنج مملکت بزرگ را برانداختند. ممالکی که بزرگتر و سعادتمندتر از اسپانیا بودند.

این ممالک بر از جمعیت بودند و جمعیت آنها بیش از شهرهای والادولید *Valledolid*، سویل *Seville*، تولد *Toledo*، ساراگوس *Sarragosse*، و بارسلون بود.

در این ۱۲ سال اسپانیاییها ۴ میلیون نفر از زنان، کودکان، جوانان و سالمندان بومی را با تبر و کمان و چاقو به قتل رسانده و یا زنده زنده در آتش سوزانده و نام آن را بهروری گذاشته‌اند. این اعمال نه فقط مخالف با قانون خدا، بلکه مخالف قوانین بشری و انسانی نیز هست. واقفیت این است که هیچ زبان و هیچ مهارت بشری قادر به وصف جنایات وحشتناکی که این سیهانان تجاوزگر و خطرناک برای نوع بشر مرتکب شده‌اند نمی‌باشد.

از میان قتل‌عامهایی که مرتکب شده‌اند مواردی را ذکر می‌کنم، در شهری به نام "شولولا" ۳۰ هزار نفر جمعیت زندگی می‌کردند. بزرگان شهر به همراه گاهانان به دیدار مسیحیان آمدند. مسیحیان

نصمم گرفتند آنها را قتل عام کنند (البته نام این کار را انتقام گذاشته‌اند) تا بر تمام این سرزمین حکومت ترس و وحشت برقرار نمایند. این سیاست آنها بود در هر سرزمینی که وارد می‌شدند.

برای اعمال این سیاست از کلبه رومی‌های شهر و وابستگان و بزرگان آن دعوت می‌کردند که به ملاقات آنان بیایند. و همین که برای گفتگو نزد فرمانده نظامی می‌رفتند بدون اینکه متوجه بشوند همگی به اسارت درمی‌آمدند. در مذاکرات فرمانده نظامی معمولاً پنج یا

شش هزار نفر سرخپوست طلب می‌کرد تا در حمل بار به آنان کمک کنند و وقتی که این جمعیت گرد می‌آمد، آنها را در یک محوطه بسته اسکان می‌دادند. دیدن این سرخپوستان که برای حمل بار آماده شده بودند انسان را به ترحم می‌آورد. در این هنگام نگهبانان

در سپاه خروجی را می‌بستند و ناگهان سیل تیر و شمشیر بر سر و روی این بیچارگان که چهارزانو در محوطه نشسته بودند، فرود می‌آمد.

و حتی یکی از آنان نجات نمی‌یافت. بعد از آن معبدی را که برخی از رومی‌های غیر مسلح در آن معفی شده بودند سوزاندند و آن‌گاه به طرف شهر مکزیکو رهسپار شدند تا در آنجا قتل عام دیگری به راه

اندازند و از این طریق در دل مردم ترس و وحشت بکارند. این بره‌های رام و زیبا (سرخپوستان) که خداوند خالق مزایای زیادی برای آنان قائل گردیده، از همان ابتدای ورود اسپانیاییها مورد هجوم آنان که بی‌شاهت به حمله تکرگها و پلنگها و شیرهای وحشی

نیود که مدت‌ها غذا نخورده باشند، قرار گرفتند.

چهل سال است که اسپانیاییها به اینجا آمده‌اند و هنوز هم مانند اوایل ورود ساکنان بومی را می‌کشند، آنها را در فقر و گرسنگی نگاه می‌دارند. مورد اذیت و آزارشان قرار می‌دهند و خلاصه رفتاری با آنان دارند که تاکنون کسی مانند آن ندیده و نشنیده است.

برخی از این رسواییها را در نامه بعدی خواهم نوشت. جنایت به اوج خود رسیده است. به طوری که از سه میلیون جمعیت جزیره

اسپانیولی که قبلاً در مورد آن صحبت شده بود فقط ۲۰۰ نفر زنده مانده‌اند. جزیره کوبا نیز امروز تماماً خالی از سکنه است. جزایر بزرگ "سان ژوان" و "جامائیکا" نیز که دو جزیره وسیع و زیبا

بودند به همین سرنوشت دچار شده‌اند چنان که از سکنه خالی شده‌اند. جزایر "لوکای" که نزدیک به اسپانیولا و شمال کوبا است و ۶ جزیره کوچک و بزرگ را تشکیل می‌دهد و به نام جزایر گولها

معروف است از این مصایب دور نمانده است.

فقیرترین جزیره در این مجموعه، بسیار زیباتر و سرسبزتر از پارک اسیلایه بوده که مقدس‌ترین شهر جهان است. این جزیره روزی پانصد هزار نفر جمعیت داشت و امروز حتی یک انسان از آنان زنده

نمانده است. اسپانیاییها آنها را به هنگام انتقال به اسپانیولا کشتند تا جایی که حتی یک نفر را باقی نگذاشتند.

پس از این کشتارهای جمعی، به مدت سه سال گشتیها در میان این مجمع‌الجزایر به دنبال انسانی می‌گشتند تا به قتل برسانند ولی دیگر کسی زنده نمانده بود. البته یک نفر مسیحی مؤمن یازده نفر

فاجعه‌ای که کره زمین را تهدید می‌کند

محسن بودگرمانی



در فروردین ماه سال جاری کره زمین از یک فاجعه تمام هیارجان سالم به در برد. فقیه از این فرار است که خرده سیاره‌هایی با وزن ۴۰۰ میلیون تن و با سرعت ۱۲۰،۰۰۰ کیلومتر در ساعت از نزدیکیهای زمین عبور نمود. دانشمندان زمانی متوجه این واقعه عجیب شدند که شهاب مزبور میلیونها کیلومتر از کره زمین دور شده بود. اگر این شهاب یا خرده سیاره با چنین سرعتی به زمین برخورد می‌کرد، تأثیر آن معادل انفجار همزمان همه تسلیحات اتمی موجود در این کره می‌بود. علت متوجه شدن دانشمندان حرکت مستقیم این شهاب به طرف زمین بود. معمولاً زمانی که شهاب در امتداد افق حرکت می‌کند، می‌توان آن را به وضوح بیشتری تشخیص داد. اما در این مورد به خصوص، شهاب فقط مانند یک ستاره کم نور به نظر می‌رسید. این شهاب از فاصله معادل تقریباً دو برابر فاصله کره زمین تا ماه از کنار زمین گذشت که البته با توجه به مبارهای آسانی فقط به اندازه مویی با زمین فاصله داشت.

اگر این توده عظیم در اقیانوس سرنگون می‌شد، آب اقیانوس دست کم خشکی یک قاره را در بر می‌گرفت و اگر روی خشکی می‌افتاد، صرف نظر از خسارات، حفره‌ای به قطر ۴۰ کیلومتر به وجود می‌آورد و مساحتی به اندازه نصف خاک انگلستان را منهدم می‌کرد و فبارناشی از این برخورد سالها مانع از تابش نور خورشید به این منطقه می‌شد و به طور خلاصه می‌توان گفت که اثر تخریبی آن معادل انفجار همه سلاحهای اتمی موجود در کره زمین در آن واحد می‌توانست باشد. حفره‌هایی که روی کره ماه دیده می‌شود، اغلب نشانه برخورد چنین شهابهایی با سطح این کره می‌باشد و به گفته دانشمندان احتمال برخورد این اجرام سماوی با زمین نیز قطعی است و اجسامی به حجم یک ساختمان چند طبقه هر چند قرن یک بار با زمین اصابت کرده است، اما احتمال برخورد اجسامی با چنین حجمی هر چند میلیون سال یک بار خواهد بود.

برای جلوگیری از چنین حوادثی می‌توان این قبیل شهابها را به کمک تلسکوپهای مخصوص شناسایی کرد. این تلسکوپها قادرند مسیر، سرعت و حجم این قبیل توده‌های فضا را تعیین کنند و برای جلوگیری از برخورد آن با زمین، سفینه‌هایی بدون سرنشین را می‌توان در مأموریتهایی به طرف آنها هدایت کرد، تا با انداختن یک یا چند بمب هیدروژنی این کوهستانهای متحرک را متلاشی کنند و مانع از بروز سانحه در روی کره زمین گردند.

از این چهارگان بخت برگشته را از روی ترحم به گیش مسیحیت در آورده و از دسترس جنایتکاران خون آشام دور نگاه داشته بود که بن شمعاً آنها را به چشم خود دیدم.

بیش از ۴۰ جزیره نزدیک به جزیره "سان ژوان" به همین سبب خالی از سکنه و نابود شد.

ما اطمینان داریم که اسپانیاییها با توحش و اعمال زشت خود توانستند سرزمین خشک (امریکای میانی) را با کشتار، سرزمینی را که آکنده از مردان با تدبیر بود از سکنه خالی کنند. در این سرزمین ده مملکت وجود داشت که وسعت اسپانیا و آراگون و پرتغال رو بهم رفته کوچکتر از آن بود.

در طول ۴۰ سال بیش از ۱۲ میلیون نفر از کودکان، زنان و مردان آنان بدون هیچ گناهی قربانی وحشیگری و دناقت مسیحیان شدند. این رقم کاملاً دقیق است و من بدون شک مطمئن هستم که قربانیان بیش از ۱۵ میلیون نفر بودند. کسانی که به آنجا رفتند و خود را مسیحی می‌نامیدند دو راه برای نابودی این ملل نگویند از روی زمین در پیش می‌گرفتند. یکی این که آنها را وادار به جنگهای ناخواسته و نابرابر و خونین و وحشتناک می‌کردند. دوم اینکه تمام کسانی را که داعیه آزادیخواهی بودند و با حتی به آن فکر می‌کردند به قتل می‌رسانیدند و بقیه را تحت چنان انقیاد و مبودیتی درمی‌آوردند که هیچ انسان و حیوانی را تاب مقاومت در برابر آن نباشد. این بود آن دوروش ظاهرتی و جنبشی و روشی که در مقابل با ملل اصلی قاره آمریکا به کار گرفته می‌شد و احتمال می‌رود در آینده روشهای دیگری نیز بدان افزوده شود تا بهتر و سریعتر بتوانند این ملل را به کلی نابود نمایند.

مسیحیانی که دست به این جنایات زدند، هدفی جز به دست آوردن ثروت و طلا نداشتند تا بتوانند به سرعت ثروتی کرده و به مقاماتی دست یابند که شایسته آن نبودند. آنها برده‌مهرس و طمع سیرتشدنی خود بودند که در دنیا چیزی بدتر از آن وجود ندارد.

این سرزمین، سرزمینی سعادتمند و فنی بود که ساکنان آن را مردمانی متواضع و بردبار که به راحتی تسلیم دیگران می‌شدند، تشکیل می‌داد. آنان از هیچ احترام و خوش خدمتی در حق مسیحیان کوتاهی نکردند. (من حقیقت را در مورد آنچه در طول این مدت دیده و فهمیدم بیان می‌کنم).

رفتار مسیحیان با آنان کینه‌توزانه بود. حتی نمی‌توانم بگویم که با آنان همانند بهایم رفتار می‌کردند زیرا که خیلی بدتر از آن بود. آنها روح ساکنان اصلی را تصرف کردند و لذا بسیاری از آنان بدون عقیده و ایمان (مسیحیت) مردند. و این حقیقتی است که همه می‌دانند. جنایتکاران و قاتلان معترفند که سرخپوستان هیچ عمل سوفی انجام نداده بودند و بالاخره بعد از اینکه مسیحیان آنان را دچار انواع شکنجه‌ها، کشتارها، دردیها، جنایات و تجاوزها قرار دادند، فهمیدند.